

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهر روز سورن
۰۸ دسمبر ۲۰۱۸

دهه شصتی هائی که من می شناسم!



مدتهاست که عبارت دهه شصتی ها در داخل کشور ورد زبانهاست. مشخصه این دهه شصتی های یاد شده اما معلوم نیست. منظور از دهه شصتی ها چیست و تحت چه شرایطی این دهه شصتی ها ظهور یافتند. آیا منظور متولدین این دهه در زمان جنگ ایران و عراق است؟ آیا مقصود از دهه شصتی ها آنهایی هستند که جنگ هشت ساله ایران و عراق را تجربه کرده اند و با بحرانیهای همه جانبه آن رشد کرده اند؟ گفته می شود که دهه شصتی ها خود را نسلی سوخته

می دانند. نسلی که امکان شکوفائی نیافت و در لابه لای چرخ دنده های عرابه تاریخ تلخ و خونین جامعه له شد. اما از زاویه دید من و هزارانی که امید به تغییر شرایط برای یک زندگی بهتر را داشتند و در برابر خودبه خودی حوادث سیاسی و اجتماعی جاری ایستادند، دهه شصتی ها طور دیگری تعریف می شوند. دهه شصتی هائی که طوفان حوادث سیاسی و سرکوب وحشیانه رژیم استبدادی حاکم مجالی برای ابراز اندیشه شان نگذاشت. تار و مار شدند و به جوخه های اعدام سپرده شدند و یا زیر شکنجه وحشیانه جان دادند و چنانچه نیز رهائی یافتند راهی جز سفر به ناکجاآباد تبعید نیافتند.

مطلب زیر بیان زنده شرایطی است که در اوان دهه شصت بر اردوی مقاومت برجای مانده در داخل کشور گذشت، می باشد

این مطلب از کتاب سیمای شکنجه به عاریت گرفته شده است

منتشر شد: [پژواک ایران](#) - [آزادی بیان](#) - [احترام آزادی](#) - [سایت راه کارگر](#) - [میهن تی وی](#) - [سایت لجور](#) - [بالاترین](#) -

سال هزار و سیصد و شصت، سال هیچ بودن، سال هیچ شدن، سال نکبت و سیاهی و خون، سال چیدن جوانه ها و سال تبر خوردن ریشه ها:

حوادث و تغییرات سیاسی پرشتاب و غافلگیر کننده بود. روزی نبود که آبستن حوادث جدید نباشد. خیابانهای مرکزی شهر هرروزه شاهد اعتراضات، تظاهرات موضعی و پراکنده و صحنه درگیری های سیاسی و خونین بود. در چنین شرایطی رفت و آمد در این مناطق به خصوص برای جوانان پرخطر و نگران کننده بود. رفت و آمد ماشین های سواری، مسافربری و اتوبوس ها با دشواری صورت می گرفت و رعب و وحشت بر این مکان ها حکمفرما بود. دود

آتش و گلوله و نعره چماقداران و قداره بندان رژیم همه جا شنیده می شد. کتابفروشی ها یکی پس از دیگری به آتش کشیده و یا بسته می شدند.

کتابفروشان شهر زخمی و کتک خورده به بازداشتگاهها روانه و پاسخ هر گونه انتقاد و اعتراضی با گلوله و هر نجوای مخالفی با چوب و چماق و چاقو، دستگیری و زندان داده می شد.

سرکوب وحشیانه بقایای آزادی و دستاوردهای قیام بهمن [دلو] به عریان ترین شکل خود آغاز شده بود. خانه گردی، تجسس و دستگیری های وسیع در دستور کار فوری رژیم قرار گرفته بود و فتوا و مجوز هرگونه جنایتی علیه انسان ها نیز صادر شده بود. جامعه بین الملل سرمست از معاملات نفت و فروش اسلحه در گرماگرم جنگ خانمان سوز با عراق با سکوتی مرگ آور به نظاره نشسته بود. کشتارهای خیابانی، اعدام، قتل و نابودی زیر شکنجه اخبار عمده روز بود.

فهرست پیاپی و روزانه انقلابیون اعدامی برای ایجاد رعب و وحشت عمومی عنوان درشت روزنامه های دولتی را تشکیل می دادند و هر کدام به عنوان موفقیتی بزرگ برای بیضه اسلام! و حمایت های غیبی و امدادهای آسمانی تلقی می شدند. کلمه ای در نقد و محکومیت رژیم جنایتکار اسلامی در هیچ جا شنیده نمی شد زیرا که هر فریادی در گلو خفه می شد.

از آسمان پر ستاره، اما غم زده تهران تنها گلوله و آتش می بارید و اعدام و شکنجه حرف اول رژیم با منتقدان و مخالفان بود. صدای رگبار گلوله در خیابان های مرکزی شهر می پیچید. وحشت، ترس و نگرانی در چهره رهگذران دیده می شد. جوانان بیش از دیگران در خطر بودند، زیرا که به نسل انقلاب تعلق داشتند. دستگیری آنان تحت عناوین مشکوک و سپس مفقود شده مقوله ای مکرر بود و شماری وسیع از جوانان با اتهاماتی واهی اما (باب روز) به اعدام و تیرباران و یا به زندان های دراز مدت محکوم می شدند. بازداشت نیازمند مدرک نبود، آزادی به اثبات توبه نیاز داشت و توبه همکاری با شکنجه گران و تغییر هویت انسان بود.

رعب و وحشت بر مردم مستولی بود. شکنجه (اسلامی)، اعدام، تجاوز به زنان و دختران باکره محکوم به اعدام، برکت و صواب (جمهوری) نام گرفتند. بارانی از گلوله باریدن گرفت و نسلی به آتش کشیده شد. نسل انقلاب در برابر چشمان مات و وحش زده مردم مثله و پرپر می شد. این نسل که به تازگی بر سلطنت و سایه سیاه پولیسی اش (ساواک) چیره شده بود و هوائی تازه و آزاد را برای تنفس برگزیده بود، اکنون در خیابان ها و سیاه چالهای رژیم به خاک و خون کشیده می شد.

چماقداری سازماندهی شده از جانب رژیم هر روز قربانیان تازه ای از صفوف پراکنده آزادیخواهان می گرفت. دفاتر و ستادهای سازمان های سیاسی اشغال شدند. دستگیری فعالان سیاسی و ضرب و جرح و قتل آنان در صحنه خیابان از مکررات بود. به آتش کشیدن کتاب ها، مدارک، اسناد و مصادره اموال دستگیرشدگان از اتفاقات روزمره بود. صدای آژیر ماشین های شخصی بسیج و کمیته و سپاه و آمد و شد آمبولانس های در حال نقل و انتقال زخمی ها همه جا شنیده می شد و زخمی ها از بیمارستان ها به بازداشتگاه ها منتقل می شدند.

فضای سیاسی حاکم وضعیت فوق العاده زمان جنگ را تداعی می کرد. کنترل و بازرسی در زندگی خصوصی مردم امری روزانه شده بود.*

(مرگ بر کمونیست و مجاهد، دمکراتیک و خلقی هر دو فریب خلق اند)، نعره دستجات لباس شخصی و مزدوران حکومت بود و خواست و شعار توده ها قلمداد می شد و فضائی ملتهد و متشنج ایجاد کرده بود. بی قانونی عین قانون شده بود. جوانان در چنین شرایطی در صف مقدم مبارزه و مقاومت با استبداد و سرکوب قرار گرفتند و یا چمدان هجرت از سرزمین شان بستند و انبوهی از آنان راهی زندانها و شکنجه گاه های رژیم شدند.

دانش جویان و دانش آموزان جزو نخستین قربانیان سرکوب و ترور بودند. بسیاری از آنان از کلاس های درس به سیاهچال های مخوف و (آموزشگاه های) توبه! روانه شدند. جنگ ناعادلانه رژیم تا به دندان مسلح علیه بقایای آزادی و آزادیخواهان آغاز و رژیم ترور جامه از تن درید و تیغ برهنه اش نمایان شد.

جهاد حکومت مذهبی علیه آزادی و دموکراسی، علیه قلم و سخن آغاز شده بود، اما پایانی بر آن متصور نبود. سکوت و رعب و وحشت سایه شومش را دوباره بر زندگی مردم گسترد و خانواده ها از هم پاشید. سرکوب عریان مذهبی کانون خانواده را نیز در امان نگذاشت. مادر علیه فرزند و پدر علیه پسر برانگیخته، همسایه به همسایه مشکوک شد. خودسانسوری، یأس و نومیدی، انفعال و مهاجرت از ویژگی های آن دوران بود. ریش و تسبیح و چماق، جای مهرنماز روی پیشانی ارزش نامیده شد و سیاهی و سکوت بر شهر سایه افکند.

اختفای کتاب و تفکر آغاز شد و کابوس جنون و جنایت باز تعریف شد. تشکل در تمامی ابعاد آن تکفیر و امریکائی و اسرائیلی لقب گرفت. شکنجه و تهدید به مرگ و نابودی اساس توبه قرار گرفت. شوهای تلویزیونی را سازمان دادند و این گونه چرخ های استبداد را به حرکت درآوردند و کمر به نابودی انسان بستند. موتورسواران و قداره بندان فتوا به دست پایتخت کشور را اشغال کردند.

جوانان بسیاری را بدون تشکیل دادگاه و حق دفاع از خود و تنها به اتهام محاربه به کشتارگاه های انسانی کشانند. گنجایش زندان ها پاسخگوی سیل عظیم بازداشت شدگان نبود. اماکن مصادره ای و عمومی به زندان های مخفی و بازداشتگاه های موقت تبدیل و آکنده از جوانان پاک و انقلابی و پرشور شدند.

نمازهای جمعه به اماکن تهییج احساسات مردم و محل سازماندهی و یورش به سنگر آزادی و آزادی خواهان و تشدید مجازات انسان تبدیل شدند و کتاب و کتاب خوانی و دگر اندیشی، محاربه با (خدا و ائمه اطهار) نام گرفتند. هر گونه اعتراضی در نطفه خفه و هر روز بر شمار جوانان مفقودالاثرا افزوده می شد و بر یورش اعوان و انصار حزب الله به بقایای آزادی پایانی نبود. فاجعه درهم شکستن و نابودی نسلی در جریان بود.

خانواده ها سرگردان در پی فرزندان و جمله (اعدام شد) جمله مکرر و پایانی هر جست و جوئی بود. جاده های کشور به قرق سپاه سیاهی و تباهی تبدیل شد و از بازرسی و کنترل گریزی نبود. بر امنیت و زندگی خصوصی مردم چوب حراج کوبیده شد و مزدوران برای تجاوز به مرزهای آن فتوا به دست و اسلحه به کمر سد و مانعی نمی شناختند. موسیقی، رقص، سینما و تئاتر و جشن به کنج عزلت نشست و لبخند و شادی سلاخی شد.